



بررسی علل زبان شناختی گرایش متکلمان مسلمان به منطق ارسطویی

سمیه اجلی^۱

چکیده: بی‌شک یکی از ویژگی‌های کلام سنتی اسلامی، به خصوص پس از خواجه نصیر طوسی، استفاده متکلمان از منطق ارسطویی است. این موضوع مورد توجه برخی از پژوهشگران تاریخ علم کلام قرار گرفته و سبب شده آنها به بررسی روند حضور منطق ارسطویی در کلام اسلامی بپردازند. اما علت‌شناسی این جریان مورد توجه واقع نشده و حداکثر به ذکر عامل تاریخی بسنده شده است. پژوهش حاضر از منظر زبان شناختی به بررسی علل گرایش متکلمان به منطق ارسطویی می‌پردازد تا پیش فرض‌های ذهنی متکلمان، برای گزینش منطق ارسطویی را روشن سازد. پیش فرض‌هایی در باب سعه و ضیق معنا، کیفیت حقیقت و یقین، قابلیت و ظرفیت زبان، اعتبار یا عدم اعتبار مجاز و همچنین اصالت وضوح یا ابهام. می‌توان آن‌ها را تعیین کننده ترین پیش فرض‌ها در تمام موضوعات و مسائل کلامی دانست. مدل زبان‌شناسی سنتی در اثنای جریان نهضت ترجمه و حضور فلسفه یونان، وارد حوزه فکری متکلمان مسلمان شد. متکلمان با پابندی به اصول مدل زبان‌شناسی سنتی و پذیرفتن پیش فرض‌های آن در باب معنا، یقین و زبان مسیری جز استفاده از منطق ارسطویی نداشتند، چرا که بین مؤلفه‌های مدل زبان‌شناسی سنتی و اصول منطق ارسطویی هماهنگی کامل برقرار است. بنابراین مهمترین علت تثبیت منطق ارسطویی در کلام سنتی اسلامی را باید در مدل زبان‌شناسی متکلمان جستجو کرد.

واژگان کلیدی: زبان‌شناسی، کلام اسلامی، منطق ارسطویی، مدل زبان‌شناسی سنتی، معنا.

* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۲۰

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۸

۱. دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه زنجان، ایران، s.ajalli1985@gmail.com



مقدمه

بی شک یکی از ویژگی های کلام سنتی اسلامی را می توان استفاده متکلمان از منطق ارسطویی در کلام اسلامی دانست. استفاده از قوانین و اصول منطقی در علم کلام، اضافه کردن منطق به سرآغاز کتاب های کلامی و تالیف کتب متعدد منطقی از سوی متکلمان به خوبی نشان دهنده این رویکرد است. اینکه منطق ارسطویی از چه زمانی وارد علم کلام اسلامی شد پرسشی است که مورخان کلام اسلامی پاسخ های متفاوتی به آن داده اند. اما به رغم اختلاف نظرها عموماً، غزالی را عامل تثبیت و رسمیت بخشی به استفاده از منطق در کلام اسلامی می دانند. به هر روی منطق ارسطویی، وارد کلام اسلامی شد و با ریشه دواندن در درون آن ماندگار شد. تا به آنجا که مهمترین کتاب کلامی شیعه یعنی تجرید الاعتقاد به شیوه ای کاملاً هماهنگ با حد و برهان منطق ارسطویی نگارش یافت و این روش چنان مورد پسند متکلمان قرار گرفت که متکلمان اهل سنت نیز در نگارش کتب کلامی خود به تکرار این سیاق پرداختند. چرایی چنین رخدادی که مسیر کلام اسلامی را برای همیشه تغییر داد، موضوع کار این پژوهش است. با توجه به اهمیت و تاثیر عمیقی که منطق

ارسطویی در کلام اسلامی داشته است، برخی از پژوهشگران، پیشتر به موضوع حضور و نقش منطق ارسطویی در علم کلام پرداخته اند از جمله (فان اس، ۱۳۶۶، ساخت منطقی کلام اسلامی) یا (مدکور، بی تا، منطق ارسطویی نزد متکلمان اسلامی). اما این آثار صرفاً به حضور منطق ارسطویی در کلام اسلامی پرداخته اند و توجهی به علل گرایش متکلمان به منطق ارسطویی نکرده اند و یا حداکثر به علل آشنایی متکلمان با منطق ارسطویی پرداخته اند. در حالیکه به نظر می رسد در رتبه بندی علل گرایش متکلمان اسلامی به منطق ارسطویی باید تفکیکی بین علل ورود منطق ارسطویی به کلام و علل بقا و تقویت آن در کلام اسلامی صورت گیرد. چرا که گرچه وقایع تاریخی از جمله نهضت ترجمه می توانند بعنوان علل آشنایی متکلمان با منطق ارسطویی و ورود آن به کلام قلمداد شود اما برای تقویت و بقای منطق در کلام اسلامی به عوامل قوی تری نیاز است. عاملی که بتواند استفاده از منطق ارسطویی در علم کلام را موجه و معقول نشان دهد. بنابراین مهمترین پرسش این پژوهش آن است که اولاً ایجاد و ثانیاً تثبیت فرایند منطقی شدن کلام اسلامی، تحت تاثیر چه عواملی

صورت گرفته است. برای این منظور ابتدا به ذکر تاریخچه ی مختصری از کیمیت حضور منطق در کلام اسلامی می پردازیم. ابن خلدون معتقد است اولین کسی که روش شناسی ارسطویی را در علوم اعتقادی اسلام وارد کرد امام الحرمین جوینی بود (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ص ۴۰۶)، چرا که وی اصل نفی مدلول بر اثر نفی دلیل را که از ابداعات باقلانی بود، متزلزل ساخت. مکدونالد نیز در مقاله ای در دائرة المعارف اسلامی عیناً همین نظر را اتخاذ کرده است (Macdonald, 1936, p. 176). با این وجود تقریباً همه ی مورخان، معتقدند که غزالی عمده ترین تاثیر را در رسمیت بخشیدن به منطق ارسطویی در جهان اسلام داشت. چنان که از نگاه ابن خلدون دومین تغییر بزرگ را در کلام، که تغییری به معنای منطقی شدن کلام بود، امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ق) ایجاد نمود. آنچه در رابطه با غزالی قابل تامل است، توجه او به این اصل بود که نمی توان با استفاده از امور عامه ی فلسفی گزاره های کلام اسلامی راتبین و اثبات نمود، از همین روی، وی به تحریر کتاب تهافت الفلاسفه اقدام کرد. اما او منطق ارسطویی را چیزی

جدا از فلسفه ی یونانی می پنداشت. بنابراین وی با هدف عبور از فلسفه و امور عامه ی آن، دچار منطق ارسطویی شد. غزالی با اثبات اینکه منطق چیزی غیر از فلسفه است، بدینی متکلمان نسبت به منطق را کنار زد و استفاده از منطق ارسطویی را رسمیت بخشید. البته نتیجه با چیزی که غزالی در نظر داشت متفاوت بود و این حرکت غزالی به دلیل درهم تنیدگی مبنایی منطق و فلسفه یونانی در نهایت منجر به فلسفی شدن کلام اسلامی نیز شد. به عبارت بهتر غزالی از فلسفه به دامان منطق پناه برد و کلام اسلامی را با منطق ارسطویی درآمیخت، اما همین موضوع پای استدلال های فلسفی را به کلام بازگرد تا آنجا که خواجه نصیر استفاده از امور عامه ی فلسفی را برای اثبات گزاره های کلامی لازم و کافی دانست. تألیف چندین کتاب در منطق حاکی از دل بستگی و گرایش غزالی به منطق ارسطویی است. نگاهی به تالیفات منطقی غزالی (معیار للعلم، محک للنظر و میزان العمل)، نشان از این موضوع دارد.

غزالی آموختن منطق را واجب و کاربرد آن را نه تنها در علم کلام، بلکه در فقه نیز ضروری می داند (غزالی، ۱۹۱۳،

ص ۳۴ و غزالی، ۱۹۲۷، ص ۱۹). به اعتقاد وی منطق، مطابق فطرت همه ی انسان هاست (غزالی، ۱۹۱۳، ص ۸) و به استثنای چند مسأله بقیه ی آن برخلاف دین نیست. از نظر او منطق، بخشی از علم کلام است (غزالی، ۱۹۰۳، ص ۵) و ظاهراً مقصود او همواره از منطق، منطق ارسطویی است. این نگاه ویژه به منطق که در غزالی وجود داشت از این جهت قابل تامل است که رفته رفته به یکی از اصول فکری متکلمان از جمله رازی و خواجه نصیر و دیگران مبدل گشت. آنچه سبب شد تا کار غزالی به رغم وجود نگاه‌های منفی نسبت به فلسفه و منطق ارسطویی به ویژه در میان اشاعره، مورد استقبال قرار گیرد، حرکت آرام و محتاطانه وی و همچنین شکل دادن براهین قرآنی در قالب قیاس‌های ارسطویی بود. وی برای از بین بردن حساسیت جامعه ی کلامی به علم منطق دست به استخراج قیاس‌های منطقی از قرآن زد، چرا که معتقد بود قرآن بر قیاس‌های ارسطویی بنا شده و منطق مبنایی و حیانی و فطری دارد (غزالی، ۱۹۹۱، ص ۵۴). غزالی دستیابی به یقین را تنها از مسیر قیاس ارسطویی و فن تعریف و تحلیل ارسطویی ممکن دانست و اعتقاد داشت حقایق دینی باید همچون حقایق

ریاضی چنان آشکار باشند که در مقابل حمله شکاکان بتوانند استوار بمانند (غزالی، ۲۰۰۳، ص ۵۳۸). تلاش‌های غزالی در کلام به رغم فتوای سخت ابن الصلاح شهرزوری (متوفی ۶۴۳) در حرمت استفاده از منطق ارسطو در علوم دینی، مورد تأیید و استقبال قرار گرفت (فان اس، ۱۳۶۷، ص ۷۰ تا ۷۵) و در نتیجه ی تلاش‌های وی، منطق ارسطویی به عنوان روش رسمی در مباحث عقلی کلام شناخته شد و پس از او این شیوه توسط شهرستانی (متوفی ۵۴۸) و فخر رازی و دیگران در دستور کار قرار گرفت و در نهایت نیز با رویکرد کلامی شیخ طوسی که باور داشت استفاده از براهین عقلی در کلام مورد تأیید قرآن است (طوسی، بی تا، ص ۱۹۲) و براهین عقلی مساوی منطق ارسطویی است، تقویت شد.

در نتیجه ی این رویکرد، متکلمان در علم منطق تبحر خاصی یافتند تا آنجا که دست به تألیف آثار منطقی بسیاری زدند. مثلاً فخر رازی (منطق الملخص، شرح عیون الحکمه، الانارات فی شرح الاشارات)، خواجه نصیر (اساس الاقتباس، التجرید فی المنطق، مقولات عشرو تعدیل المعیار) و علامه حلی

(جوهر النضید، نورالمشرق و...) در منطق به رشته‌ی تحریر درآوردند.

خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ق) با تاثیر پذیری از شیخ طوسی و همچنین پس از تلخیص کتاب «المحصل» فخررازی، «تجرید الاعتقاد» را به سبکی کاملاً منطبق بر منطق ارسطویی تألیف نمود. روشی که وی بنیان نهاد مبتنی بر این پیش فرض بود که با امور عامه‌ی فلسفی و منطقی می‌توان گزاره‌های دینی را تبیین و اثبات و نمود. در واقع وی معتقد بود بهترین روش برای اثبات خدا و سایر گزاره‌های دینی همان راهی است که فلاسفه با استفاده از منطق ارسطویی رفته‌اند. روش خواجه در استفاده‌ی نظام مند از منطق ارسطویی در تجرید الاعتقاد بعد از وی توسط متکلمان شیعه و غیر شیعه ادامه پیدا کرد. برای نمونه لاهیجی در گوهر مراد جهد بسیاری دارد تا اثبات کند گزاره‌های کلامی شیعه که منقول از معصومند مطابق با معیار منطق ارسطویی یقینی‌اند و در نتیجه استدلالی که از آن ساخته می‌شود برهانی است (لاهیجی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۹ و ۵۰). همچنین کتب کلامی شرح موافق نیز دقیقاً به سبک تجرید تألیف شده‌اند.

بنابراین در یک جمع بندی، نقش اصلی دو تن از متکلمان کلام اسلامی در جریان تثبیت منطق ارسطویی در کلام اسلامی برجسته می‌شود؛ غزالی به عنوان اولین متکلمی که ورود منطق ارسطویی به کلام اسلامی را رسمیت بخشید و خواجه نصیر که استفاده از منطق ارسطویی در کلام اسلامی را نظام مند ساخت و اصطلاحاً به کلام اسلامی ساختاری هماهنگ با منطق ارسطویی بخشید. البته همراهی گسترده‌ای نیز از سوی بقیه‌ی متکلمان صورت گرفت؛ که در بررسی علت‌ها به علل استقبال گسترده‌ی متکلمان از این روش، پرداخته خواهد شد.

۱. علت‌های چندگانه

گرایش متکلمان به منطق ارسطویی معلول چندین علت بهم پیوسته است اما همانطور که پیشتر بیان شد برای بررسی دقیق جریان منطقی شدن کلام اسلامی، لازم است تفکیکی میان علل مختلف صورت گیرد به این نحو که علت گرایش اولیه از علت تثبیت متمایز گردد.

آنچه نگارنده از مطالعه‌ی کتب تاریخ علم کلامی به دست آورده را می‌توان در موارد ذیل جمع بندی نمود:

۱. پیچیدگی و وشواری کلام قدیم

(قرن چهارم و اوایل قرن پنجم): برخی علت گرایش متکلمان به نظام منطق ارسطویی یعنی قیاس و حد ارسطویی را پیچیدگی و دشواری فوق العاده زیاد علم کلام در آن دوره یعنی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری می‌دانند. دلیل این موضوع احتمالاً نقص نظام منطقی قدیمی^۱ علم کلام بوده است (فان اس، ۱۳۶۷، ص ۷۲).

۲. برساخت کلام عقلی: تلاش برای عقلی ساختن کلام اسلامی و خارج نمودن آن از شیوه‌ی سنتی (اکتفا به استدلال‌ات نقلی) را برخی به عنوان علت گرایش متکلمان به منطق ارسطویی مطرح نموده‌اند. شبلی نعمانی در کتاب تاریخ علم کلام می‌نویسد روش کلام در ابتدا نقلی بود، لیکن از زمان امام غزالی عقلی شد (شبلی نعمانی، ۱۳۸۶، ص ۴۵).

روشن است که بین علت اول و دومی که بیان شد، تعارض وجود دارد. بر اساس علت اول کلام اسلامی پیش از ورود و الحاق منطق ارسطویی به آن نیز عقلی بوده ولی بر مبنای علت دوم کلام اسلامی قبل از منطق ارسطویی صرفاً نقلی بوده است.

وجود این تعارض به اختلاف دیدگاه متکلمان بازمی‌گردد. برخی همچون شبلی نعمانی کلام پیش از نهضت ترجمه را صرفاً کلام نقلی می‌دانند (نعمانی، ۱۳۸۶، ۶۶) در حالیکه به باور برخی دیگر، کلام اسلامی قبل از صورت بندی به روش منطق ارسطویی نیز، رنگ و بویی عقلی و حتی منطقی داشته است (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱: ۳۷).

۳. برساخت کلام یقینی: عامل سوم گرایش به یقینی و قطعی نمودن مباحث و استدلال‌های کلامی است (غزالی، ۱۳۴۹، ۶۶). در این دوره عقلی بودن به معنای استفاده از منطق ارسطویی، فضیلت تلقی می‌شد، از اینرو متکلمان به دنبال راهی برای عقلانی ساختن علم کلام بودند.

غزالی علت تمایل خود به منطق ارسطویی را در کتاب «المنقذ من الضلال» ناکافی بودن روش‌های موجود در استدلال‌های کلامی می‌داند. وی به دنبال دستیابی به یک یقین و قطعیت ریاضی گونه است که با مطالب موجود در کلام آن عصر محقق نمی‌شود. بنابراین به سراغ منطق ارسطویی رفته تا در قالب آن به

۱. برخی پژوهشگران از جمله ولفسن و ابن خلدون معتقدند کلام اسلامی پیش از آنکه به شیوه‌ی منطق ارسطویی تحریر و تدوین گردد بر اساس نوعی منطق

غیر ارسطویی که نزدیک به منطق رواقی بوده تنظیم شده بود (ابن خلدون، ۱۴۵، ۱۳۷۵ و ولفسن، ۱۳۶۸، ۲۴ و ۳۳).

آن یقین مورد نظرش، دست یابد (غزالی، ۱۳۴۹، ۶۶). همانطور که میل به دستیابی به یک حقیقت یقینی در اروپا پس از رواج سوفسطایی گرایي شدید ایجاد شد؛ برخی محققان، علت گرایش غزالی به یقین را نیز همین ویژگی اجتماعی عصر او می دانند. رواج شك گرایي که به دست باطنی گرایان فاطمی پدید آمده بود؛ چنان مخالفتی در غزالی ایجاد نمود که وی کتابی در رد عقاید ایشان به نام «فضائح الباطنیه» نگاشت و اندیشه های او معطوف به یافتن مسیری برای رسیدن به یقین و قطعیت گشت.

۵. مقبولیت بخشی به علم کلام: برخی نیز علت گرایش متکلمان به منطق ارسطویی را شیوع علوم عقلی یونانی و در پی آن از بین رفتن مقبولیت و جایگاه علم کلام و معارف دینی در میان مسلمانان دانسته اند. برای مثال در دوره ی ابن رشد فلسفه ی یونان به قدری اشاعه یافته بود که بسیاری از مردم در عقاید مذهبی متزلزل گردیده و به دین بی علاقه شده بودند تا جایی که ضرب المثل بود که انسان تا وقتی که کتاب های ارسطو را نفهمیده، اصول فطرت را نمی تواند بفهمد و همین سبب شد که فقها و محدثان خواندن منطق و فلسفه را سراسر حرام کردند. اما ابن رشد

به دلیل شیفتگی که نسبت به فلسفه و منطق داشت، نه ضعف دینی را می توانست بپذیرد و نه می توانست منطق و فلسفه را حرام بداند. بنابراین خود را موظف دانست که معقول و منقول را با هم سازش دهد (نعمانی، ۱۳۸۶، ص ۷۷). از نوشته های نعمانی چنین برمی آید که چون گفتمان غالب در دوره ی ابن رشد گفتمان فلسفه یونانی بوده، یعنی روش ها و مؤلفه های منطق ارسطویی و فلسفه یونانی، علمی و مقبول تلقی می شد، عموماً در این شرایط دو راه ممکن وجود دارد؛ یکی مقابله ی جدی با گفتمان غالب، یعنی همان روشی که فقها و محدثان در پیش گرفتند و فتوای حرمت منطق و فلسفه را صادر کردند و دیگری همراه شدن با گفتمان غالب برای نجات اندیشه و اعتقاد خود، که ابن رشد اندلسی مسیر دوم را برگزید. ابن رشد در شرایطی قرار گرفته بود که به ناچار باید کلام را رنگ و لعابی فلسفی می داد تا مقبول عموم واقع شده و علمی به نظر برسد. درست مثل اتفاقی که در دوره های بعد در رابطه با علم و دین رخ داد و عده ای از دین شناسان را مجبور به یافتن مستندات علمی برای مقبولیت بخشی به دین کرد.

در دو کتاب ابن رشد، «فصل المقال و تقریر ما بین الشریعه و الحکمه من الاتصال» و «الکشف عن مناهج الادله في عقائد العله» به موضوع استدلال در علم کلام پرداخته شده، در کتاب اول به طرح این سوال می پردازد که آیا تعالیم منطقی و فلسفه جایز است یا نه؟ او جواب داده که واجب یا لااقل مستحب است؛ زیرا در قرآن مجید در چندین مورد از عالم کائنات بر وجود خدا استدلال شده است و خداوند دستور داده که ما بدان روش استدلال کنیم، چنان که فقها نیز از این نوع آیات استنباط کرده اند که استفاده از قیاس (فقهی) در استنباط مسائل ضروریست. بنابراین وقتی که فقها از این آیات جواز قیاس فقهی را درآوردند، قاعدتاً قیاس برهانی نیز باید جایز باشد (همان، ص ۷۶ و ۷۷).

بنابراین شاید بتوان نقطه ی آغاز گرایش متکلمان به منطق ارسطویی را، وقوع جریان نهضت ترجمه دانست چون با وقوع این جریان، متکلمان با ایده های منطق و فلسفه ی یونان باستان آشنا شدند؛ اما تثبیت و بقای منطق در کلام اسلامی نیازمند دلایل عمیق تری از جمله دلایل زبان شناختی است. در ادامه نشان خواهیم داد بیشتر عواملی که بعنوان علت گرایش نیز مطرح شد، خود متأثر از دلایل زبان

شناختی است، چرا که از نگاه متکلمان مسلمان، منطق ارسطویی می توانست آن نوع از عقلانیت و یقین و در نتیجه مقبولیتی را که مدنظر مدل زبان شناختی متکلمان بود به کلام اسلامی ببخشد.

با وقوع نهضت ترجمه و ورود فلسفه و منطق ارسطویی به جوامع مسلمان علاوه بر آشنایی مسلمانان با اصطلاحات و مفاهیم فلسفی و منطقی تغییر جدی تری در مسیله ی استدلال، برهان، یقین، عقلانیت و... رخ داد. به این معنا که در نظام فکری جدید، عقلانیت به معنای استفاده از استدلال هایی بود که بر اساس حد و برهان ارسطویی و به روش قیاسی تالیف شده بودند. و یقین نیز انحصاراً محصول طی طریق از این مسیر بود. به طوری که غزالی علت گرایش خود به منطق ارسطویی را، قطعیت بخشی به گزاره های کلامی بیان کرد، قطعیتی از نوع قطعیت در علم ریاضیات (غزالی، ۱۳۴۹، ۶۶). ابن رشد نیز به دنبال مقبولیت بخشی به علم کلام، اختلاط کلام با فلسفه و منطق را تجویز کرد (نعمانی، ۱۳۸۶، ص ۷۷). بنظر می رسد با شیوع و گسترش فلسفه و منطق یونان باستان در میان دانشمندان مسلمان، تغییر رویکردی در معنای علم، معنای یقین، استدلال و عقلانیت رخ داد

که برآیند آن استفاده از منطق ارسطویی در علم کلام بود.

۲. علت زبان شناختی

ورود مباحث فلسفی در علم کلام یا اصطلاحاً فلسفی شدن کلام در اثر وقوع نهضت ترجمه غیر از تغییر در اصطلاحات و مفاهیم، تاثیر جدی تری در حوزه ی زبان شناسی علم کلام داشت. در واقع مدل زبان شناختی کلام اسلامی در اثر ممازجت آن با فلسفه دچار تغییر و تحول شد. مبانی و اصول فلسفه ی یونان باستان، مبنای مدل زبان شناسی سنتی است؛ یعنی مدل زبان شناسی سنتی بر اساس مبانی معرفتی و هستی شناسانه ی فلسفه ی یونان باستان شکل گرفته است؛ بنابراین ورود این مباحث در علم کلام، چه از لحاظ فرم و چه محتوا سبب شد مدل زبان شناسی سنتی بر کلام اسلامی سیطره یابد.

به این ترتیب متکلمان اسلامی با پذیرفتن روش فلسفی^۱، قبول کردند که بهترین راه برای دفاع از دین و تبیین و اثبات معارف دینی همان راهی است که فیلسوفان

طی کرده اند و با همان پیش فرض ها و مبانی فلسفه ی یونان باستان می توان همه ی گزاره های دین را اثبات یا تبیین نمود. به این ترتیب به همان امور عامه ای که از فلسفه و منطق ارسطویی وارد اسلام شده بود بسنده کرده و به دنبال ایجاد علم عقلی دیگری به نام امور عامه ی کلامی نرفتند (سروش، ۱۳۷۳، ص ۶۸).

در واقع نهضت ترجمه از چند جهت به صورت همزمان بر روند شکل گیری کلام اسلامی اثرگذار بوده است؛ اولاً بر نحوه چینش مطالب، بخش بندی و ترتیب موضوعات اثرگذار بود؛ ثانیاً مباحث فلسفی با این باور که به آموزش و درک کلام کمک می کند، وارد علم کلام شد و ثالثاً کلام اسلامی در قالب منطق ارسطویی ریخته شد با این توجه که منطق ارسطویی به عنوان تنها مدل ممکن برای طرح موضوعات کلامی به اسلوب عقلی است. چرا که ساختار ذهن بشر، صورتی منطقی (ارسطویی) دارد پس برای تدوین و آموزش مباحث عقلی به صورتی که

۲. اصطلاح روش فلسفی در چند معنا استفاده می شود. برخی آن را به معنای مطلق تفکر و تعمق می دانند اما برخی دیگر آن را به معنای استفاده از همان شیوه ی فلسفه ی یونانی همراه با تغییراتی که در سرزمین های

اسلامی برای آن اتفاق افتاد می دانند. مقصود ما از اصطلاح فلسفه در این پژوهش همواره معنای دوم آن است.

همزمان با فلسفی شدن کلام، مدل زبان شناسی متکلمان نیز به مدل زبان شناسی سنتی نزدیک شد. این جریان به ادعای بسیاری از محققان با معتزلیان آغاز شد. چنان که گفته اند نزدیک به یک قرن پس از واصل ابن عطا و در دوره مأمون، معتزلیان فلسفه را با علم اعتقادات در آمیختند و حاصل این ترکیب را علم کلام نامیدند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ص ۱۸)

الگوهای زبان شناسی گرچه به ظاهر در حوزه ی زبان و معنا در جریان لند اما از پشتوانه ی عمیق معرفت شناختی برخوردارند. در واقع پس از چرخش زبان شناسی^۱ که در فلسفه غرب رخ داد، روشن شد زبان امری فراتر از الفاظ و واژه ها بوده و مثابه اندیشه ی بشری است. هر نظریه ی زبان شناسی با بیان دیدگاهش درباره ی معنا، جهان بینی خود در باره ی واقعیت، حقیقت و چگونگی دستیابی به آن را نشان می دهد و با همین معیار، یقین و کیفیت دستیابی به آن نیز تبیین می کند. مولفه های مدل زبان شناسی سنتی نیز که مبتنی بر نظام معرفت شناختی و هستی شناختی یونان باستان اند عبارتند از سه مؤلفه ی اصلی و دو مؤلفه ی ضمنی (استیور، ۱۳۹۳، ص ۶۵-۶۷): ۱- قرار

متناسب با ساختار ذهن بشری باشد، باید از اسلوب منطق ارسطویی بهره برد. و این اندیشه محصول ورود مدل زبان شناسی سنتی بود که همراه با فلسفه ی یونانی وارد علم کلام شد.

بنابر این مجموع علت های گرایش و تثبیت استفاده از منطق ارسطویی در کلام اسلامی به این صورت در طول هم قرار دارند:

۱) وقوع نهضت ترجمه (۲) و ورود مبانی هستی شناختی و معرفت شناختی همراه با فلسفه یونانی (۳) تغییر مدل زبان شناسی متکلمان (۴) تغییر در معنای یقین، علم و قطعیت (۵) تثبیت منطق ارسطویی در کلام اسلامی

که از این موارد علت اول را می توان علت آشنایی متکلمان به کلام اسلامی و مورد سوم را علت تثبیت و بقای منطق ارسطویی در کلام اسلامی دانست. در ادامه به تبیین چگونگی ارتباط این علت ها خواهیم پرداخت.

۳. ارتباط مدل زبان شناسی متکلمان با فلسفه ی یونان باستان

حضور اصطلاحات و قواعد فلسفی در کلام، بدون پشتوانه ی معرفت شناختی و هستی شناختی آن ها متصور نیست، و

1. Linguistic turn.

الفاظ بجای معنا شناسی متن و همچنین تلاش برای ارائه ی حد و رسم منطقی برای هر مفهوم از نشانه های اصلی این رویکرد است.

بر اساس مولفه ی دوم، هر واژه در حالت اصلی خود تنها دارای یک معنای حقیقی است و با رجوع به لغتنامه می توان به آن معنا دست یافت و این معنا در تمام گزاره ها و عبارات یکسان است. این حالت برای هر واژه، وضعیت ایده آل اولیه و اصطلاحاً ذاتی آن است. اما ممکن است برخی از واژه ها به دلایلی که عارض بر آن ها شده، دارای دو یا چند معنا شوند. در این صورت استفاده از آن واژه ها در عبارات مشکل آفرین خواهد بود؛ بنابر این بهتر است تا حد ممکن از آن ها اجتناب شود. از این جهت مولفه ی دوم سبب تنزل زبان مجازی به مرتبه ی ثانوی شده و کاربرد آن را حداکثر برای مقاصد اقناعی در معانی و بیان یا زیبایی شناختی در شعر موجه می شمارد و استفاده از آن را برای اهداف شناختاری ناموجه می داند. یکی از پیامدهای این رهیافت آن است که معنای زبان مجازی، تنها زمانی قابل فهم باشد که قابل تبدیل یا تحویل به زبان حقیقی باشد؛ یعنی زمانی که فرد بتواند واژه ی حقیقی را

گرفتن معنا در کلمات منفرد ۲— تک معنا بودن معنای ذاتی و حقیقی کلمات ۳— نقش ابزاری زبان برای تفکر ۴— افضلیت و وضوح ۵— افضلیت یقین.

مقصود از قرار گرفتن معنا در کلمات منفرد آن است که، معنای عبارت وابسته به معنای واژه هایی است که در آن عبارت قرار گرفته اند. بنابر این برای دستیابی به معنای عبارت باید ابتدا تک تک واژه ها را معنا کرد و سپس از چینش معانی واژه ها در کنار هم، معنای عبارت را دریافت. مؤلفه ی نخست، مستلزم نوعی اتم گرایی لفظی است، یعنی همانطور که اشیاء متشکل از اتم ها هستند و اتم ها زیر ذره های تجزیه ناشدنی اند، و کیفیت و ویژگی های همه ی اشیاء وابسته به آن هاست، معنای عبارات نیز صرفاً متشکل از معنای واژه هاست. آنچه کمتر از واژه باشد، معنا ندارد و واژه است که معنای عبارت را می سازد. برخلاف آنچه که مثلاً در ساختارگرایی گفته می شود که معنای واژه را ساختار معین می کند (سوسور، ۱۳۹۲، ۳۴). روشن است که این رویکرد، بر خلاف نظریات جدید زبان‌شناسی، توجه چندانی به تاثیر امور دیگری همچون متن و ساختار در معنا ندارد. تاکید بر معنا شناسی

جایگزین واژه‌ی مجازی کند. از همین روی استفاده از زبان مجازی نوعی نقص برای متن محسوب می‌شود. حال اگر فرضاً مجازی در این سیستم رخ دهد، این مجاز ضرورتاً بلید به حقیقت ارجاع داده شود تا ابهامی که ایجاد شده برطرف گردد. در نتیجه یکی از اصلی‌ترین لوازم این دیدگاه، تاکید بر بی‌نیازی از تفسیر است. یعنی در این سیستم بهترین گفتار یا نوشتار آن است که بی‌نیاز از تفسیر و توضیح باشد و خود بدون هیچ دشواری و کم و کاست، بتواند همه‌ی معنا را افاده کند. اندک ابهام‌های موجود نیز به حقیقت که همان مقصود اصلی گوینده بود، باز می‌گردند. هر مجازی لزوماً دارای یک معنای حقیقی است؛ معنایی که ابهام را از مجاز می‌زداید و از یگانه معنای مورد نظر گوینده پرده برمی‌دارد. بنابراین، تفسیر نیز در این سیستم، معنای خاصی پیدا می‌کند. تفسیر عبارت خواهد بود از برطرف کردن نقاط ابهام موجود در متن. بر اساس اصل دوم از مدل زبان‌شناسی سنتی همه‌ی متن هرگز نیازمند تفسیر نیست و فقط لندک مجازهای رخ داده که نوعی نقص، در زبان و بیان واقعیت محسوب می‌شوند، باید با ارائه‌ی توضیح و تفسیر به حقیقت بازگردانده شوند تا معنا به طور کامل بر ملا

شود. پس، رسیدن به معنای مدنظر گوینده نه تنها ناممکن نیست، بلکه گیرنده‌ی معنا وظیفه دارد آن را به درستی و کامل دریابد. از دیگر سوی، گوینده نیز باید چنان سخن بگوید که مانع انتقال معنا نشود؛ چون انتقال تام و تمام معنا از ویژگی‌های ذاتی زبان برشمرده می‌شود و هر زمان که عوارضی آن را از غایت اصلیش منع کند، گوینده و شنونده هر دو باید این پیرایه‌ها را از زبان بزایند تا زبان بتواند، همه‌ی معنا را متجلی سازد.

اصل سوم به توصیف و تبیین پدیده‌ی زبان و ارتباط آن با اندیشه می‌پردازد. این وصف از زبان در دو مولفه‌ی قبلی به عنوان پیش فرض در نظر گرفته شده بود. ایده‌ی اصلی آن این است که فرایند فکر از جهاتی جدای از زبان است؛ به عبارت دیگر زبان، اندیشه یا بخشی از اندیشه نیست بلکه صرفاً ابزار انتقال اندیشه است. ابزاری کارآمد که می‌تواند اندیشه را بدون کم و کاست از گوینده به شنونده منتقل کند و در این واسطه‌گری خود هیچ تأثیری در محتوا ندارد. مولفه‌ی سوم از همینجا به نوعی در ارتباط با مولفه‌ی دوم و مکمل آن نیز هست. بدین ترتیب که اگر زبان را صرفاً ابزاری بدانیم که قادر است اندیشه را انتقال دهد، استفاده از واژگان تک معنایی

دارای معنای حقیقی) در زبان فضیلت محسوب خواهد شد؛ چرا که این واژه‌ها می‌توانند اندیشه (معنا) را بی‌کم و کاست و واضح منتقل کنند؛ اما در طرف مقابل استفاده از مجاز به سبب ایجاد ابهام نامطلوب برشمرده خواهد شد. همان‌طور که در ایده‌ی رئالیسم خام ارسطویی ذهن انسان بدون هیچ تأثیری در دریافتِ او از عالم خارج، آنچه را در عین وجود دارد، بی‌کم و کاست و تغییری دریافت می‌کند، زبان نیز که در اختیار کامل ذهن است می‌تواند آنچه را که ذهن اراده کرده، همچون آئینه‌ای در وجود خود متجلی سازد. از همین جا تأکید بر وضوح و صراحت و همچنین افضلیت آن بر کنایه و ابهام نیز توجیه می‌شود. تکیه بر معنای مشخص و دقیقی که از عین به ذهن و از ذهن به زبان منتقل شود به شکلی که هر یک بازتاب دهنده‌ی تام و تمام دیگری باشد. بر این اساس، زبان حکایتگر اندیشه است و این حکایتگری هر قدر روشن‌تر و شفاف‌تر باشد، ایده‌آل‌تر خواهد بود. در طرف مقابل، هر نوع ابهام و مجازی برهم زنده‌ی روشنی و شفافیت در انتقال معناست؛ پس بهترین گفتار، صریح‌ترین آن است که می‌تولند با دقت بالایی از ذهن و با واسطه‌ی

ذهن، از عین حکایت کند. این همان افضلیت وضوح است که مولفه‌ی چهارم مدل زبان‌شناسی سنتی است. مولفه‌ی پنجم، فضیلت یقین است. این مولفه با چهار مولفه‌ی قبلی ارتباط نزدیکی دارد و می‌توان آن را نتیجه و خروجی چهار مولفه‌ی قبلی دانست. با این مقدمه که یقین به دو قسم یقین منطقی و یقین روانشناختی تقسیم می‌شود (صدر، ۱۴۲۶، ۴۱۱). یقین منطقی، ریاضی یا معرفت‌شناختی، همان باور جازم صادق است که در تعبیر فیلسوفان مسلمان نیز مشاهده می‌شود. این یقین مشتمل بر دو علم است، اول علم به قضیه‌ی معین و دوم علم به اینکه محال است قضیه‌ی معلوم، آن‌گونه که معلوم است نباشد. در مقابل، یقین روانشناختی یا یقین ذاتی به معنای به پیدا شدن حالت اعتقاد جازم در نفس به طور مطلق است. مطابقت یا عدم مطابقت آن با خارج و چگونگی حصول آن مدنظر نیست. یقین در مولفه‌ی پنجم مدل زبان‌شناسی سنتی، یقین منطقی است چون بر آمده از چهار مولفه‌ی قبلی است. باور به اتم‌گرایی لفظی و در نظر گرفتن یک معنای ذاتی برای هر لفظ که استفاده از آن، پدید آمدن وضوح و صراحت در کلام

سنتی شناخته می شود. از همین روست که پیشتر نیز گفته شد، استفاده از منطق ارسطویی در میان متکلمان مسلمان، بیش از هر چیز، معلول مدل زبان شناسی متکلمان مسلمان است. در ادامه با بیان کردن هر یک از مولفه های مدل زبان شناسی سنتی، ارتباط آن با منطق ارسطویی را نشان خواهیم داد.

مولفه ی اول مدل زبان شناسی سنتی که مشتمل بر اتم گرایی لفظی است، معنا را بر ساخته از واژه ها می داند. طبیعتاً بر اساس چنین فرضی اولین و اصلی ترین گام برای دریافتن معنای یک عبارت، دستیابی به معنای واژگان به کار رفته در آن است. ممکن است پرسیده شود که مگر مسیر دیگری برای کشف معنای عبارت غیر از این وجود دارد؟ در نظریه های زبان شناسی مدرن، معنای عبارت بر ساخته از معنای واژه ها نیست بلکه این عبارت و متن است که به واژه معنای خاصی اعطا می کند. بنابر این رجوع به معنای واژه، تنها بخش کوچکی از فرآیند کشف معنای عبارت است نه همه ی آن و چه بسا پس از دقت در متن، معنای واژه، چیزی کاملاً متفاوت با آنچه در ابتدا می نمود، باشد.

را ممکن می سازد، از شرایط پیدایش یقین منطقی است. بعلاوه همه ی چهار مولفه ی قبلی مبتنی بر ایده ی رئالیسم خام ارسطویی^۴ است، و یقین منطقی نیز مبتنی بر این ایده است. از اینجا می توان چنین برداشت نمود که مقصود از یقین در مولفه ی پنجم مدل زبان شناسی سنتی، یقین منطقی است. در قسمت بعد نشان خواهیم داد که این موضوع چه تاثیری در استفاده ی متکلمان مسلمان از منطق ارسطویی داشته است.

۴. ارتباط مدل زبان شناسی متکلمان و منطق ارسطویی

مدل زبان شناسی سنتی، مبتنی بر اصول هستی شناختی و معرفت شناختی خاصی است که برگرفته از فلسفه یونان است. مثلاً ایده ی رئالیسم خام ارسطویی که تعریف ویژه ای از یقین و واقعیت ارائه می دهد؛ به وجهی که یقین مورد نظر در مدل زبان شناسی تنها از طریق منطق ارسطویی حاصل می شود. در واقع هر آنچه که مدل زبان شناسی سنتی طلب می کند از طریق منطق ارسطویی تأمین می گردد و نظام منطق ارسطویی به عنوان مدل عقلانیت^۴ متناسب با مؤلفه های مدل زبان شناسی

آنهاست.

۴. طبیعت و پدیده های طبیعی، ابژه های بیرونی محض هستند و ذهن ما بی هیچ چالشی قادر به شناسایی

بنابر این مراجعه به لغتنامه اصلی ترین شیوه‌ی دستیابی به معنا بر اساس مدل زبان‌شناسی سنتی است گرچه کاملترین و بهترین روش ارائه‌ی تعریف حقیقی است، نه لغوی. چنانچه مولفه‌ی اول و پنجم مدل زبان‌شناسی سنتی را به عنوان پیش فرض در نظر بگیریم بهترین مسیر برای کشف معنای واژه‌ها، ارائه‌ی تعاریف حدی و رسم‌ی برای واژه است. آنچه که منطق دانان در بحث الفاظ، و ذیل تفاوت معنای لغوی و معنای حقیقی بیان می‌کنند، بر همین اصل از مدل زبان‌شناسی مبتنی است. منطق دانان معتقدند برای تحقق تصور یقینی باید بتوان تعریف حقیقی ارائه داد. تعریف حقیقی از مسیرهای مشخصی بدست می‌آید. حد و رسم تام یا ناقص؛ که هر یک به ترتیب مسیرهای بهتری برای یافتن معنای حقیقی اند و می‌توانند یقین تصویری پدید آورند و یا در برهان به عنوان حد وسط قرار بگیرند (مظفر، ۱۳۸۳، ۸۹). تعریف حقیقی مشتمل بر جنس و فصل، ویژگی جامعیت و مانعیت را با خود دارد. بر اساس منطق ارسطویی برای هر لفظ یک تعریف (معنای) حقیقی وجود دارد که از جهت جنسش است جامع است و به واسطه‌ی فصلش مانع. این

همان ارتباط و در هم تنیدگی مولفه‌ی اول مدل زبان‌شناسی سنتی با بحث معرف در بخش تصورات منطق ارسطویی است. اتم‌گرایی لفظی اقتضاء می‌کند که معنا از آن واژه باشد، یعنی معنای عبارت بر ساخته از معنای حقیقی واژه باشد. و واژه که عامل تعیین کننده‌ی معناست، دارای یک معنای حقیقی بالذات باشد. آنچه در مولفه‌ی اول به عنوان اصل قلمداد شده در بخش حد منطق ارسطویی نظام مند، کاربردی و فرمولیزه شده است.

مؤلفه‌ی دوم مدل زبان‌شناسی سنتی همان طور که بیان شد عبارت است از تک معنا بودن معنای ذاتی و حقیقی کلمات. به این ترتیب برای هر واژه تنها یک معنای حقیقی در عالم واقع وجود دارد. در حقیقت این دیدگاه از سویی در باب معنا معتقد به نظریه‌ی ارجاع است و از دیگر سوی معنا را و به دنبال آن واقعیت را امری ضعیف و محدود می‌داند، چرا که بر اساس نظریه‌ی ارجاع معنا همان واقعیت است که لفظ از آن حکایت می‌کند یا به آن ارجاع می‌دهد. بر مبنای این رویکرد نمی‌توان حقیقت را امری مدرج یا دارای لایه و بطون متعدد دانست. بنابر این در حالت اصلی که با قید ذاتی به آن اشاره شده، لفظ

دارای یک معنای روشن و مشخص است که بلافاصله پس از شنیدن لفظ، آن معنا به ذهن متبادر می‌شود (لایکن، ۱۳۹۵، ۹) و احتمال معنا یا معناهای دیگر برای آن وجود ندارد و این بهترین شکل کلام است. یعنی کلامی که به وضوح بتواند معنا را افاده کند. از اینجا افضلیت وضوح و صراحت که به عنوان مولفه‌ی چهارم مدل زبان شناسی سنتی است نیز توجیه می‌شود. البته ممکن است در موارد نادری واژه به سبب عوارضی از حالت ذاتی خود خارج شده و به جای یک معنای روشن و صریح چندین معنا داشته باشد. که در این موارد اولاً بواسطه‌ی ابهامی که در معنای واژه بوجود آمده ابتدا باید بین معنای حقیقی و مجازی آن تفکیک رخ دهد؛ یعنی مشخص گردد کدام معنای آن حقیقی است و کدام معنا مجازی، چرا که فرض بر این است که همه‌ی واژه‌ها دارای یک معنای مشخص حقیقی هستند. ثانياً موارد استعمال این واژه‌ها باید محدود گردد و در زبان علم و موضوعات معرفت بخش از آن‌ها استفاده نشود. چون این واژه‌ها به حیثیت وضوح و صراحت که افضل شمرده می‌شده خدشه وارد ساخته و متن را مبهم و نیازمند تفسیر و تفصیل کرده‌اند. علم منطق در بخش الفاظ بحثی را

اختصاص داده به معنای حقیقی و مجازی و همینطور در تقسیم الفاظ با بیان اینکه برخی از الفاظ دارای چند معنا هستند از جمله منقول و مرتجل، تاکید می‌کند که استفاده از این الفاظ جز در مقام شعر جایز نیست و در قیاس و برهان نباید از این واژه‌ها استفاده نمود (مظفر، ۱۳۸۳، ۳۸). در واقع از یک سو یقین محصول وضوح و صراحت معرفی شده چون از طریق حد و برهان ارسطویی به دست می‌آید و از دیگر سو استفاده از زبان مجازی تنزل درجه یافته و تنها در امور غیر شناختاری جایز دانسته شده است. بدین ترتیب منطق ارسطویی هم در بخش حد و هم در بخش برهان کاملاً متعهد به مولفه‌ی دوم و چهارم مدل زبان شناسی سنتی است. البته این پایبندی به مدل زبان شناسی سنتی و منطق ارسطویی همیشه هم برای متکلمان بی‌دردسر نبوده است. توجه به کتاب مقدس به عنوان یک استثناء که به صراحت از زبان مجاز استفاده کرده به دلیل اعتبار نویسنده‌ی آن یعنی خدا، با رهیافت متداول در مدل زبان شناسی سنتی (ناموجه بودن استفاده از زبان مجاز در اهداف معرفتی) یکی از مسائل متکلمان بوده است. آیات متشابه که نه می‌توان آن‌ها را بر اساس تئوری صراحت و وضوح تبیین نمود و نه می‌توان

آن‌ها را دارای هدف غیر شناختاری دانست. در حالیکه اگر متکلمان معانی متعدد مشکک برای لفظ را به جای معنای واحد حقیقی بالذات در نظر داشتند این مشکلات، مجال ظهور و بروز نمی‌یافت. مولفه‌ی سوم مدل زبان‌شناسی سنتی بیان می‌کند که زبان، ابزاری برای اندیشه است. یعنی زبان خود به عنوان عضوی اثرگذار در اندیشه مطرح نیست بلکه زبان آئینه‌ی تمام‌نمای اندیشه یا به عبارتی حقیقت است و این قابلیت را دارد که بتواند حامل همه‌ی حقیقت باشد. در صورتی که زبان ابزار تام و تمامی برای انتقال اندیشه و بازنمایی حقیقت باشد؛ هر اندازه واژه‌ها از وضوح و صراحت بیشتری بهره‌مند باشند، بازنمایی بهتری از حقیقت رخ خواهد داد. در واقع باور به افضلیت وضوح و صراحت از اصل پذیرش نقش ابزار گونه‌ی زبان سرچشمه می‌گیرد بر اساس اصل سوم مدل زبان‌شناسی سنتی اندیشه و زبان دو جهان موازی در راستای هم‌اند و هر آنچه در جهان زبان وجود دارد ما به ازایی در جهان اندیشه دارد. اندیشه نیز محکی از واقعیت و حقیقت است (استیور، ۱۳۹۳، ۱۰۹).

آنچه که در ابتدای منطق ارسطویی

در باب زبان و اندیشه مطرح شده دقیقاً اصل چهارم مدل زبان‌شناسی سنتی است. ارسطو به واقع‌گرایی معرفت‌شناختی باور دارد و معتقد است که مقولات فکر، که ما به زبان بیان می‌کنیم، مقولات عینی واقعیت خارج از ذهن نیز هستند (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۲۰). از این جا منطق و تمسک به آن به عنوان یکی از ضروریات علوم عقلی در نظام ارسطویی، جایگاه خود را پیدا می‌کند. منطق دانان مسلمان نیز با همین پیش‌فرض، منطق را تحلیلی از فکر انسانی می‌دانند و معتقدند ساختار ذهن و فکر بشر منطبق با منطق ارسطویی است و مثلاً در فهم و استنتاج از کلیات به جزئیات می‌رسد یا مبنای فهم او در حوزه تصور، حدی و رسمی و جنس و فصلی است. این فرض در ابتدای کتاب‌های منطقی مطرح می‌شود که منطق ارسطویی، در اصل به دنبال آموزش روشن صحیح تفکر است (مظفر، ۱۳۸۳، ۱۱). و مقصود از روش صحیح تفکر، این است که چنین روشی مطابقت با واقع دارد. یعنی ادعا می‌شود اولاً ساختار عملکردی ذهن بشر، مطابق با روش منطق ارسطویی است، و دوماً همه باید این روش را بیاموزند تا خطاهای احتمالی که در تخطی از این

روش اتفاق می افتد را شناسایی و اصلاح کنند. طبق این ایده زبان، ابزار تفکر محسوب می شود (همان اصل سوم مدل زبان شناسی سنتی) بنابر این خود زبان از اهمیت چندانی برخوردار نیست و اگر در منطق، بحث از زبان می شود، صرفاً به این دلیل است که گوینده با استفاده ی نادرست از زبان، سبب بروز خطا در فکر نشود.

مؤلفه ی پنجم مدل زبان شناسی سنتی، عبارت است از افضلیت یقین. پیشتر بیان شد که مقصود از یقین در مدل زبان شناسی سنتی یقین منطقی است نه یقین روان شناختی. این نوع از یقین، بر اصالت تطابق ذهن و عین و ایده ی رئالیسم خام ارسطویی مبتنی است که دستیابی به واقعیت و حقیقت مطلق را برای انسان ممکن و ضروری فرض نموده و مسیر مشخصی را نیز برای وصول به آن ترسیم کرده است. در این نظام یقین با وصول به واقع اتفاق می افتد. از این رو وصول به یقین نه تنها ممکن بلکه، ضروری تلقی می شود. حقیقت که امر واحد متعین واقعی است، دارای حد ذاتی مشخصی است. در صورت دستیابی به آن حد ذاتی، کل حقیقت به چنگ می آید و در غیر این صورت هیچ بهره ای از حقیقت حاصل نخواهد شد. مؤلفه ی اول و دوم مدل زبان

شناسی نیز، در واقع به همین ایده در نظام فکری ارسطویی باز می گردد. بر این اساس، انسان قادر است با استفاده از ابزارهایی به حقیقت دست یافته و یقین کند که آنچه یافته حقیقت است. ارسطو این ابزار را منطق معرفی می کند (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۲۰). در این سیستم برای دستیابی به واقعیت عالم، سفری از مقدمات آغاز می شود و با استفاده از علم منطق مقدمات با هم ترکیب شده و دائماً نتایج تازه ای به دست می آید و از آن نتایج، نتایجی دیگر به دست می آید تا اینکه نظریه ای از معرفت یقینی شکل بگیرد. این رابطه ی نزدیک منطق با یقینی است که در اصل پنجم مدل زبان شناسی سنتی، مطرح شده است.

در منطق ارسطویی معرفت یقینی که متعلق آن امری کلی است، از دو طریق حد و برهان قابل حصول است. شاید بتوان گفت که از میان این دو، نظریه ی تعریف، میراثی است که از سقراط و افلاطون به ارسطو رسیده است. طبق این نظریه، معیار علم به یک شیء، همان شناخت تعریف آن است. این دیدگاه افلاطونی که ملازم با اثبات وجود کلیات و حقایق ثبوت و تغییر ناپذیر در جهان هستی است به واسطه ی ارسطو و پیروان او به صورت اعتقاد به وجود

علل گرایش متکلمان به منطق ارسطویی می‌توان عوامل تاریخی، فرهنگی و اجتماعی از جمله جریان نهضت ترجمه را دخیل دانست. اما آنچه که منطق ارسطویی را به جزء جدایی‌ناپذیر کلام سنتی اسلامی، بدل کرد، عامل قوی‌تری به نام مدل زبان‌شناسی متکلمان مسلمان است. مدل زبان‌شناسی متکلمان، یعنی پیش‌فرض‌های آن‌ها در باب سعه و ضیق معنا، کیفیت حقیقت و یقین، قابلیت و ظرفیت زبان، اعتبار یا عدم اعتبار مجاز و همچنین اصالت و ضوح یا ابهام.

در ضمن اختلاط فلسفه و منطق یونان باستان با علوم اسلامی، مدل زبان‌شناسی موجود در آنها به منظومه‌ی فکری متکلمان مسلمان نیز راه یافته است. بررسی مبانی منطق ارسطویی و هماهنگی عمیق آن با مولفه‌های مدل زبان‌شناسی سنتی، این موضوع را اثبات می‌کند. در واقع استفاده از منطق ارسطویی شمای کلی از پایبندی به تعیین‌کننده‌ترین باورهای زبان‌شناختی است که در پس نظام منطق ارسطویی پنهان شده؛ که عبارتند از: ۱- اتم‌گرایی لفظی ۲- معنای واحد بالذات برای لفظ ۳- نقش ابزاری زبان و انفکاک آن از اندیشه ۴- افضلیت و ضوح ۵- افضلیت یقین.

منطق ارسطویی به دو بخش حد و برهان یا

جواهر اولیه و ثانوی^۱ ادامه یافت (ارسطو، ۱۳۶۶، ۱۰۳۷ب-۲۵، ۲۸، و ۱۰۳۹ب-۲۱-۲۶). اما آنچه ارسطو را از سایر فیلسوفان یونان متمایز ساخت، پلایه‌گذاری نظریه‌ی قیاس و برهان و شرح و تفصیل نظام مند آن است. این دو حیطة همان چیزی است که در اصطلاح منطق دانان مسلمان، با عبارات علم‌حصولی تصویری و علم‌حصولی تصدیقی شناخته می‌شود (مرزانی، ۱۳۹۵، ص ۹۷-۹۸). ارسطو حصول یقین در هر دو باب را به کلیت و علیت گره می‌زند.

بر این اساس یقینی که در مولفه‌ی پنجم مدل زبان‌شناسی سنتی مد نظر است، یعنی یقینی که محصول دستیابی به واقعیت متعین واحد است، صرفاً می‌تواند محصول سیستم منطق ارسطویی باشد. از همین روست که بسیاری از متکلمان زمانی که به دنبال یقینی ساختن باورها و معتقدات دینی بودند، مسیری جز منطق ارسطویی را در پیش نگرفتند. بنابر این استفاده از منطق ارسطویی در کلام اسلامی را پیش از هر چیز بلید معلول پایبندی متکلمان به مولفه‌های مدل زبان‌شناسی سنتی دانست.

نتیجه‌گیری

یکی از ویژگی‌های کلام سنتی اسلامی، استفاده متکلمان از منطق ارسطویی است. در بررسی

تصورات و تصدیقات تقسیم می شود. بخش اول که مباحث معرف در آن مطرح می شود، مبتنی بر مولفه اول و دوم و چهارم مدل زبان شناسی سنتی است. در بخش تصدیقات نیز آنجا که سخن از یقین به میان می آید، ارلئه ی برهان یقینی، مبتنی بر مولفه های پنجم، چهارم و اول است. یقین تصویری محصول تعاریف حدی و یقین تصدیقی محصول قیاس صوری است که ضوابط و الگوهای هر دو در منطق ارسطویی مشخص شده است. به عبارت بهتر همه ی انتظاری که مدل زبان شناسی سنتی از زبان دارد، با به کارگیری منطق ارسطویی برآورده می شود. از همین روست که می توان علت گرایش متکلمان به منطق ارسطویی و انضمام آن به کلام اسلامی را در شکل گرفتن پیش فرض های آن در مدل زبان شناسی سنتی دانست.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان های تأمین مالی دریافت نکرده است.
تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.
برگرفته از پایان نامه / رساله: این مقاله برگرفته از پایان نامه / رساله نبوده است.

منابع

- بی تا.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
 - ارسطو، ارگانون، متافیزیک، ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶ش.
 - استیور، دن آر، فلسفه زبان دینی، ترجمه ابوالفضل ساجدی، قم، نشر ادیان، ۱۳۹۳ش.
 - سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، انتشارات صراط، چاپ سوم، ۱۳۷۳ش.
 - سوسور، فردیناندو، دوره ی زبانشناسی عمومی، ترجمه کوروش صفوی، انتشارات هرمس، ۱۳۹۲ش.
 - شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الممل و النحل، قم، الشریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.
 - صدر، سید محمد باقر، الاسس المنطقیه للاستقراء، الطبعة الثانية، قم، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید صدر، ۱۴۲۶ق.
 - طوسی، ابوجعفر محمدابن الحسن، الرسائل العشر، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.
 - غزالی، ابوحامد محمد، المنقذ من الضلال (اعترافات غزالی)، ترجمه زین الدین کیایی نژاد، تهران عطایی، ۱۳۴۹ش.
 - غزالی، ابوحامد محمد، تهافت الفلاسفه، قاهره، ۱۹۰۳ م.
 - غزالی، ابوحامد محمد، معیار العلم، قاهره، ۱۹۲۷ م.
 - غزالی، ابوحامد محمد، مقاصد الفلاسفه، قاهره، ۱۹۱۳ م.
 - فان اس، ژوف، ترجمه احمد آرام، ساختار منطقی علم کلام، مجله تحقیقات اسلامی، شماره ۲ و ۳، زمستان و بهار ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ش.
 - کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه (یونان و روم)، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، تهران، سروش، ۱۳۷۵ش.
 - لاهیجی، عبدالرزاق، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۵ق.
 - لایکن، ویلیام جی، درآمدی به فلسفه زبان، ترجمه میثم امینی، تهران، انتشارات هرمس، چاپ سوم، ۱۳۹۵ش.
 - مدکور، ابراهیم، منطق ارسطو نزد متکلمان اسلامی، ترجمه محمد خوانساری، مجله تحقیقات اسلامی، بی تا.

- مرزانی، حجت الله؛ اکبریان، رضا، سعیدی مهر، محمد، نبوی لطفالله، بررسی و تحلیل دیدگاه ارسطو درباره ی معرفت یقینی و فلسفه اولی آموزه‌های فلسفه ی اسلامی، شماره ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، ۸۷_ ۱۱۰.
- مظفر، محمدرضا، المنهج الجديد فی دراسات علم المنطق، نشر هاجر، ۱۳۸۳ش.
- نعمانی، شبلی، تاریخ علم کلام، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی، تهران، چاپ اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۶ش.
- Macdonald, kalam, 1936, danEI, t2, p176.